

مقاله پژوهشی - فصلنامه علمی رهیافت

سال هفدهم، شماره ۶۵، زمستان ۱۴۰۲
صفحه ۶۱ تا ۷۸

بررسی نگرش شریعتی و آرنت به جامعه پیشا انقلابی

علی میرزایی / دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد آشتیان، دانشکده علوم انسانی، گروه علوم سیاسی، آشتیان، ایران. alimirzaei1353@gmail.com
داراب فولادی / استادیار، دانشگاه آزاد اسلامی، ایران، واحد آشتیان، دانشکده علوم انسانی، گروه علوم سیاسی (نویسنده مسئول) darab_fooladi@yahoo.com
امید علی احمدی / استادیار گروه جامعه‌شناسی، دانشکده علوم انسانی، واحد آشتیان، دانشگاه آزاد اسلامی، آشتیان، ایران. omidaliahmadi@gmail.com

چکیده

مقایسه دو اندیشمند اسلامی و غربی یعنی علی شریعتی و هانا آرنت به دلیل تحلیل وضعیت جوامع پیشا انقلابی می‌تواند گویای دلایل وقوع انقلاب‌ها و تلاش برای ایجاد یک جامعه جدید باشد. پرسش مقاله حاضر این است که دیدگاه شریعتی و آرنت نسبت به جامعه پیشا انقلابی چه تفاوت و شباهت‌هایی با یکدیگر دارند؟ فرضیه مقاله این است: از نظر شریعتی و آرنت عمل‌گرایی، هویت‌یابی و انسانیت محوری دغدغه جامعه پیشا انقلابی است؛ با این تفاوت که در اندیشه آرنت جامعه مطلوب بنیان گذاشتن سیاست دوستی و مبتنی بر عمل است، اما در دیدگاه شریعتی به جامعه‌ای ایدئولوژیک و مبتنی بر تغییر دائمی ختم می‌شود. نقطه مشترک شریعتی و آرنت در این است که خواستار جامعه پویا و ایجاد یک نظام ارزشی جدید بر مبنای عمل و ارزش‌های انسانی و از بین بردن بی‌عدالتی و استثمار و استبداد هستند. به همین دلیل توده‌های مردمی پیشا انقلابی از نظر شریعتی و آرنت، تشنه هویت، معنا و ایجاد یک نظام هنجاری در نظر گرفته می‌شوند که به دنبال یافتن مسیری برای عبور از ظلم و ستم و ایجاد بستری برای پیاده‌سازی اصول انسانی هستند. اما از منظر تفاوت‌ها باید گفت که رویکرد آرنت با الهام از اندیشه ارسطو، وضع آینده را دائمی و تلاشی برای بنیان گذاشتن دوستی تلقی می‌کند، از این‌رو عمل را بر زحمت و معاش ترجیح می‌دهد. اما در دیدگاه شریعتی، انسانیت موضوعی پایان‌ناپذیر بوده و وظیفه ذاتی سیاست این است که تحول را به‌عنوان امری کیفی و دائماً در حال تغییر ایجاد نماید. مقاله حاضر از روش مقایسه‌ای بهره برده است.

کلیدواژه: انقلاب، جامعه پیشا انقلابی، شریعتی، هانا آرنت، ایدئولوژی، آزادی.

تاریخ تایید: ۱۴۰۲/۰۸/۲۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۵/۱۵

مقدمه

تحلیل جامعه از منظر اندیشمندان بدین معناست که آنان، بر مبنای گذشته تاریخی آن جامعه و شرایط کنونی حاکم بر آن، افق خاصی را پیش روی جامعه می بینند که می تواند علل وقوع تحولات سیاسی از جمله انقلاب را نشان دهد. به دیگر سخن، همان طور که هریک از متفکران، علل و عوامل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، مداخله خارجی و... را عامل تغییر و تحول می دانند، برخی از متفکران، علل تغییرات سیاسی و اجتماعی را در افکار عمومی و نگرش کلی حاکم بر آن جست و جو می کنند. هنگامی که گفته می شود در کشوری نظیر فرانسه تحولات سیاسی اعم از انقلاب و یا جنبش اجتماعی رخ می دهد، یا در انگلیس، سنت محافظه کاری و اصلاح گرایی غالب است، ناظر بر نگرش تحلیل گران به تحولات این کشورها از یک طرف و همچنین تحلیل مسائل و رخدادها بر مبنای ذهنیت عمومی مردم، نخبگان و اثرگذاران در آن جامعه است. به هر حال، رویکرد متفکران در تحلیل مسائل سیاسی و اجتماعی تابعی از ذهنیت و نگرش آنان نسبت به مسائل و مشکلات، علل وقوع آنان و یا راه حلی است که به صورت جامعه آرمانی نمود پیدا می کند. از این رو باید گفت که بخش مهمی از وقایع و تحولات اجتماعی، ریشه در شرایط اجتماعی و سیاسی متفکران، انتظارات آنان از جامعه و حاکمان و یا راهکارهایی است که برای بهبود وضع و گذار از یک مرحله خاص ارائه می کنند.

در همین راستا، تحلیل جامعه پیش از انقلاب ایران به دلیل نقش خاص و مهمی که در داخل، منطقه و جهان ایفا نموده، از اهمیت خاصی برخوردار است. هرچند ممکن است الزاماً همه متفکران و نظریه پردازان درباره انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ نظریه خاصی ارائه نکرده باشند، اما جست و جو در آراء و دیدگاههای آنان گویای آن است که با شناخت مبانی اندیشه ورزی آنان می توان نسبت به علل و نگرش مردم پیش از انقلاب، دلایل گرایش آنان به سمت گزینش انقلاب و همچنین ایده آل های مردم جامعه ایران، مباحثی ارائه نمود. به عبارت دیگر، این دیدگاه مطرح است که نگرش مردم ایران پیش از انقلاب اسلامی حول کدام مسائل می چرخید و هریک از متفکران بر مبنای رویکردهای متمایز خود چه تحلیلی در این باره ارائه می کنند. بدین ترتیب، پژوهش حاضر با در نظر گرفتن شرایطی که متفکران در آن زیست کرده اند، هم نسبت به نگرش مردم به جامعه پیشا انقلابی از منظر ذهنی و جامعه شناختی پرداخته است و هم ایده آل جامعه را از منظر دو متفکر برجسته یعنی هانا آرنت و علی شریعتی به عنوان نمایندگان دو جریان فکری متفاوت و حتی جوامع مطلوب مختلف ارائه نموده است. ضرورتی که برای پرداختن به این شیوه از مقایسه احساس می شود، آن است که غالباً با گذر زمان و غلبه تحلیل های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، آنچه مربوط به ذهنیت و آمال فکری و هویتی جامعه است به دست فراموشی سپرده می شود. از این رو بررسی علل وقوع انقلاب از منظر تلاش برای ساختن هویتی جدید و رها شدن از هویتی ناهمساز، می تواند

برخی از زوایای وقوع انقلاب و حتی تقویت آن از منظر هویتی را آشکار نماید. با عنایت به موارد یاد شده، پژوهش حاضر با هدف بررسی نگرش به جامعه پیشا انقلابی از منظر شریعتی و آرنت، درصدد ارائه دیدگاهی متمایز و با رویکردی فرهنگی و جامعه شناختی است. تحقیقات فراوانی در ارتباط با بررسی آراء شریعتی و همچنین هانا آرنت اعم از کتب و مقالات منتشر شده است که اغلب معطوف به شناخت نظریات آنان و یا بهره‌گیری از چارچوب تحلیلی آنان است. اما در پژوهش حاضر به دنبال یافتن رویکردی معطوف به بهره‌گیری از اندیشه شریعتی و آرنت درباره تحلیل شرایط پیش از انقلاب ایران و یا نگرش جامعه نسبت به تحولات سیاسی و اجتماعی توجه نشان داده خواهد شد. از این منظر آراء و نظریات شریعتی و آرنت با کاربری نظریه بحران که متعلق به توماس اسپریگنز است در چند مرحله مشاهده بحران، علل آن، راه حل و یا جامعه آرمانی تشریح خواهد شد و به طور مشخص، وضعیت جامعه ایران قبل از انقلاب محل بحث خواهد بود.

۱-۱. چارچوب نظری

توماس اسپریگنز نظریه خود را با عنوان نظریه بحران و یا نوعی اندیشه شناسی نامید که هدف از ارائه نظریات را پاسخی به مشکلات زمانه متفکران تلقی می‌کرد. از خلال دیدگاه‌های اسپریگنز چنین می‌توان برداشت کرد که او در اتخاذ روش مطالعه پدیده‌های سیاسی به گروه سنت‌گرایان نزدیکتر است. از این روی ترجیح او در بررسی پدیده‌های سیاسی کاربری روش‌های تاریخی/فلسفی و انسان‌شناسانه است تا روش‌های اثبات‌گرایانه تجربی (اسپریگنز، ۱۳۸۹: ۱۳). بدین ترتیب، وی در مطالعات سیاسی خود اولویت را به نظریه‌های سیاسی می‌دهد. او در همین راستا معتقد است برای فهم و بازشناسی نظریه‌های سیاسی، پژوهشگر باید به فهم تحولات سیاسی و اجتماعی زمانه زایش اندیشه‌ها پردازد. به نظر وی نخستین گام برای دریافت پیام یک نظریه سیاسی فهم درست آن است. لذا نام کتاب خود را «فهم نظریه‌های سیاسی» نهاده است. مؤلف کتاب فهم نظریه‌های سیاسی چکیده مباحث خود را درباره شناخت تحولات سیاسی در رویکردی چهارمرحله‌ای ارائه نموده است شامل:

الف - مشاهده بی‌نظمی یا بحران.

ب - تشخیص علل بحران بوجود آمده.

ج - ارائه راه حل گذر از بحران.

د - ترسیم جامعه ایده‌آل پس از گذر از بحران. (اسپریگنز، ۱۳۸۹: ۴۱).

توماس اسپریگنز تئوری راه درمان خود را بر شکاف بین آنچه هست و آنچه باید باشد نهاده است. رابطه این دو گزاره متأثر از دو اصل دیگر است. الف - اصل واقعیت که همان تحقق عینی رویدادها در خارج از ذهن است. ب - اصل انگیزه طبیعی انسان که طی آن بشر بین حقیقت و خیال تفاوت قائل می‌شود و در برابر ناهنجاری‌های موجود دست به طراحی

هنجارهای منطبق بر واقعیت‌های عینی زندگی خود می‌زند. در این مرحله مسئله بسیار مهم دیگری نیز خودنمایی می‌کند و آن این است که بین دو واقعیت «انسانها چگونه هستند؟» و «انسان‌ها چگونه می‌توانند باشند یا بشوند؟» تفاوت عمده‌ای هست به اندازه تفاوت «بودن» و «شدن» که یکی می‌تواند مبنای تکوین دیدگاه واقع‌گرایانه باشد و دیگری زمینه‌ساز شکل-گیری رویکرد آرمانگرایی گردد. این دو دیدگاه دو افق متمایز و دو جهان ناهمگون را ترسیم می‌کنند که بحران‌های آنها و راههای درمان بحران‌هایشان نیز با هم بسیار متفاوت هستند.

از نظر توماس اسپریگنز نظریه‌های سیاسی و راههای درمانی که پیشنهاد می‌کنند مانند یک فیلم سینمایی فراز و فرود دارند، گاهی ابژه‌اند و گاهی سوژه، روزی فاعلند و روز دیگر مفعول. به همین دلیل از پیچیدگی‌های خاصی برخوردارند اما هر چه که باشند دو ویژگی مشترک دارند یکی «هنجاری» بودن و دیگری «اجباری» بودن. راههای درمان هنجاری‌اند زیرا تجویزهای خود را برای زندگی مردم سودمند می‌دانند و اجباری‌اند چون مانند دستورات یک پزشک به سلامتی جامعه کمک می‌کنند. چنین اجباری نه از جنس قدرت که از جنس اقتدار است یعنی همانگونه که بیمار برای بازیابی سلامتی خود تسلیم اجبار پزشک است جامعه بحران زده نیز برای بازیابی سلامتی خود باید مطیع اجبار نظریه‌پرداز سیاسی باشد. نظریه‌پرداز سیاسی پیش از ترسیم جامعه ایده‌آل نخست باید جامعه واقعی و عینی را بشناسد؛ از جمله اینکه بحرانهای عمده و راههای درمان آنها را کشف نماید تا بتواند با تجویزهایی که انجام می‌دهد در نقطه مقابل چنین جامعه‌ای جامعه آرمانی خود را طراحی و پیاده نماید (همان: ۴۶). مثلاً اگر بحران جامعه هدف را از خودبیگانگی می‌بیند باید جامعه آرمانی خود را مبتنی بر هویت و اعتماد به نفس بومی طراحی کند. چنانچه جامعه هدف را جامعه‌ای توده‌ای و بدون سازمان می‌بیند باید جامعه آرمانی خود را سازمان یافته، منظم و هدفمند طراحی نماید. اگر جامعه هدف را جامعه‌ای استبدادی و واپسگرا می‌بیند باید جامعه آرمانی خود را در نقطه مقابل آن بر آزادی و پیشرفت استوار نماید. نظریه‌پرداز سیاسی در این فقره باید نقطه عزیمت خود را بر آنچه هست بگذارد اما مقصد او باید رسیدن به آنچه باید باشد، باشد. به عبارتی او کار خود را با اندیشه سیاسی آغاز می‌کند، اما با فلسفه سیاسی به پایان می‌برد. پس گام اول در بازسازی جامعه آرمانی تشخیص درست است. تشخیص‌ها متناسب با ماهیت بحران ممکن است رنگ و بوی متفاوتی داشته باشند. لذا جوامع بسته به نوع تشخیص نظریه‌های سیاسی می‌توانند بازسازی

¹ . Normative

² . Mandatory

شوند. همچنین پس از آن علل مشکل، درمان و در نهایت ارائه راه حل که همان ترسیم جامعه مطلوب است، نمود پیدا می‌کند.

۲- نگرش شریعتی به جامعه پیشا انقلابی

۲-۱. مسأله و یا مشکل جامعه از منظر شریعتی

همان طور که در نظریه اسپریگنز گفته شد، ارائه راه حل برای هر مشکلی از سوی متفکران وابسته به نگرش آنان نسبت به آن مشکل و یا شرایط عینی و واقعی است که در آن قرار دارند. بدین معنا که متفکران با درک شرایط موجود و مشاهده بسترهای مختلف جامعه، ابتدا نسبت به مشکل پرداخته و سپس راهکار و یا جامعه مطلوب خود را از منظر سیاسی ارائه می‌کنند. شریعتی مشکل جامعه زمان خود را بی‌عدالتی می‌دانست و از این زاویه می‌توان اندیشه وی را نقشه‌ای برای برقراری عدالت تفسیر کرد. شریعتی در یک خانواده فقیر و روستایی به دنیا آمده بود. او به عنوان تنها فرزند پسر و کوچکترین آنها در خانواده در جای جای آثارش آشکارا به تنگدستی خانواده‌اش در دوران کودکی و نوجوانی‌اش اشاره کرده است (رهنما، ۱۳۸۱: ۵۷). این محرومیت نسبی خانواده محمدتقی شریعتی در تعیین مسیر فکری فرزندش علی شریعتی نقش بسیار برجسته‌ای ایفا کرده است به نحوی که او بعدها تحت تأثیر همین عامل به شدت به عدالت اجتماعی گرایش پیدا کرد و گزاف نیست اگر مدعی شویم «عدالت‌طلبی» ستون اصلی ذهن و اندیشه و شاه بیت آثار قلمی و زبانی شریعتی است و عناصری مانند خودآگاهی، آزادی، مبارزه، انقلاب و... دالهای شناوری هستند که حول عدالت اجتماعی می‌گردند.

۲-۲. پولیتیک یا سیاست؟

شریعتی برای پی بردن به مشکل و مسأله و یا آنچه به عنوان بحران از آن یاد می‌شود، درهم آمیختگی سیاست و پولیتیک را نوعی اغتشاش فکری می‌داند که عبور از بحران نیازمند درک و تفکیک این دو تعریف از یکدیگر است. شریعتی با عنایت به شناختی که از تاریخ تکوین فرهنگ در دو حوزه مشرق‌زمین و مغرب‌زمین دارد، قائل به دو نوع روح و بینش شرقی و غربی است. او ریشه بینش غربی را در دو تمدن یونان و روم جستجو می‌کند و معتقد است روح حاکم بر رنسانس^۱ و تحولات پس از آن [از جمله مدرنیته] از همین جنس است. در نظر شریعتی بینش غربی بر عواملی چند از جمله اصالت فرد، اصالت قدرت، اصالت مصرف،

^۱ . Renaissance

^۲ . Individualism

اصالت زندگی این جهانی، اصالت عقل^۱ و... تاکید دارد، در حالیکه بینش شرقی از بینش غربی گامی فراتر نهاده و در طلب حقیقت و عشق و عرفان در جهان هستی است. شریعتی با مقایسه موضع دو بینش درباره خدا تفاوت آنها را آشکارتر می کند آنجا که مدعی است در بینش غربی خدا به پایین کشیده می شود و آنقدر کوچک می شود تا به اندازه انسان نزدیک شود، اما در نگاه شرقی انسان به اندازه ای رشد می کند و بالا می رود که به مقیاس خدایی نزدیک می شود (عبدالکریمی، ۱۳۹۳: ۱۵۹). شریعتی برای تبیین درست تفاوت دو کلید واژه سیاست و پولیتیک ضمن اشاره به دو منشأ شکل گیری این واژگان مدعی است پولیتیک ساخته و پرداخته فرهنگ غرب بویژه یونان باستان است، اما سیاست برآمده از فرهنگ مشرق زمین، برگرفته از معارف اسلامی است. او با ترسیم دو مسیر جدا و متفاوت برای سیاست و پولیتیک تلاش دارد برای آن دو، دو هدف جدا نیز در نظر بگیرد. لذا مدعی است سیاست ساختی دینامیک و پویا دارد که هدفش «مردم سازی» است، اما پولیتیک ساختی استاتیک دارد که هدف آن «مردمداری» است. او با وام گرفتن این تعریف از سیاست که در معنی تربیت اسب وحشی تجلی می یابد (شریعتی، بی تا: ۴۹۶) به سه موضوع «تغییر»، «تربیت» و «تکامل» اشاره می نماید که بازتابی از ساختار سه ظلعی اندیشه های وی می باشد (رشیدی و دوست محمدی، ۱۳۹۸: ۶۴۵). بر این اساس سیاست وظیفه دارد مردم را از وضعیت فکری، اخلاقی و انسانی که در آن قرار دارند در آورد و در راستای تکامل به وضعیت بهتر و بالاتری ارتقاء دهد. ویژگی عمده تعریف شریعتی از سیاست حرکت رو به تکامل است.

شریعتی برای تأکید بیشتر بر تفاوت دو کلید واژه سیاست و پولیتیک از یکسو از تفاوت «بودن» و «شدن» بهره می گیرد و از سوی دیگر از تفاوت «ساختن» و «داشتن» استفاده می کند. بر این اساس سیاست وظیفه تسهیل جریان شدن و ساختن را بر عهده دارد، در حالیکه پولیتیک عهده دار مسئولیت نحوه بودن و داشتن است. به بیان ساده، سیاست خواهان این است که در بنیادهای فکری، نهادهای فرهنگی، ساختار اجتماعی، اخلاق، سنت و سلیقه جامعه تغییراتی عمیق ایجاد نماید، به نحوی که جامعه از طریق نوزایی به جامعه ای جدیدتر و مترقی تر تبدیل شود در حالیکه پولیتیک نه تنها چنین وظیفه ای ندارد که با این تغییرات عمیق مخالف است و آنها را مغایر بودن و داشتن که لازمه آنها سکون و آرامش و عدم تغییر است می داند. درک شریعتی از جامعه اسلامی، درکی مبتنی بر گذار از یک وضع بیمارگونه و نامطلوب به یک وضع مبتنی بر ارائه یک رویکرد بومی و متناسب با فرهنگ جامعه بیان شده است. از نظر وی، همانگونه که کالبد بیمار برای بهبودی نیازمند به پزشک است جامعه بیمار

^۱ . Rationalism

نیز برای شناختن درد خود و راه درمان آن محتاج طیب است. پزشک جامعه بشری کسی است که اولاً بیماری جامعه را به نیکی بشناسد، ثانیاً درمان این درد را کشف نماید و ثالثاً خود را متعهد به درمان درد ببیند و رابعاً به مردم درباره درد و راههای درمان آن آگاهی لازم را بدهد. به کسی که چنین وظیفه‌ای در قبال جامعه داشته باشد روشنفکر آگاه می‌گویند (محمدی، ۱۳۸۳: ۴۶). پس وظیفه روشنفکر تشخیص درد، تجویز درمان و آگاهی دادن به مردم درباره بیماری جامعه است. شریعتی این وظیفه روشنفکران را به پیامبری تشبیه می‌کند (شریعتی، ۱۳۶۰: ۲۸۰) و خود را نیز در این جرگه می‌نشانند و می‌گویند: «مسیح و بودا و لائوتزوی هستند که رسالت موسایی و محمدی و کنفوسیوسی را بر دوش دارم» (شریعتی، بی تا: ۳۵: ۵۵۸ - ۵۵۷). وی در همین راستا می‌گوید روشنفکر در قبال جامعه باید مسئول، دردمند، آرمانخواه و مردمی باشد (شریعتی، ۱۳۸۹: ۸۶). بدین ترتیب، شریعتی درد جامعه خود را شناخت، از نظر او جامعه ایران معاصر دو پاره شده است. پاره‌ای انسان‌های ناآگاه اما متعصب و بخشی انسانهای بی‌هویت و سرگردان. راه درمان پیشنهادی او برای درمان این درد این بود که به مردم «آگاهی» بدهد تا اولاً خود را بشناسند سپس جهان اطراف خود و سیر تحولات آن را بفهمند و آنگاه نقش و جایگاه خود را در تاریخ و جغرافیایی که در آن زندگی می‌کنند، دریابند. او بدون آنکه در دام افراط تحجر گرایان و تفریط خودباختگان بیفتد با تکیه بر رویکرد «بومی-گرای» نسخه «بازگشت به خویش» را معرفی کرد و از طریق آن به نقد، تشریح و تبیین سنت و مدرنیته پرداخت تا از این رهگذر با تطبیق سنت بر الزامات تاریخ معاصر جهان و تطبیق مدرنیته بر جغرافیای ایران از مذهب که تا آن زمان مفهومی سنتی به شمار می‌رفت مکتبی انقلابی منطبق با ادبیات مدرن روز ارائه نماید.

با درک اینکه جامعه در حال گذار ایران به دلیل نقش همه جانبه شریعت اسلام، تعبیر و تلقی خاصی از سیاست دارد، این راهکار می‌بایست معطوف به تعالی و پویایی دائمی است. به همین دلیل، شریعتی بزرگترین تفاوت پولیتیک و سیاست را در هدف گذاری می‌داند. زیرا در پولیتیک هدف جامعه خوشبختی است، اما در سیاست هدف جامعه تکامل یافتن و به کمال رسیدن است: «هدف امت کمال است در برابر سعادت چرا که سعادت عبارت از خوش بودن [یا خوشبختی] است حال آنکه کمال به معنای خوب شدن است» (شریعتی، ۱۳۵۸: ۳۲). از نظر شریعتی، سیاست برخلاف پولیتیک، همواره در تغییر است و وضع نامطلوب را نمی‌پسندد.

1. Intellectual

2. Consciousness

3. Nativism

بنابراین می‌توان نقطه تمایز دیگری میان این دو یافت و آن هم اهداف دایما در حال تغییر سیاست و محافظه‌کاری پولیتیک است. بدین معنا که پولیتیک با هدف‌گذاری برای رسیدن به نقطه مطلوب، آن را وضعی آرمانی دانسته و از تلاش برای بهبود شرایط باز می‌ایستد، اما سیاست و آن در معنای اسلامی و شرقی آن به دنبال تغییر است و خواستار برقراری نظم نوین و انسانی است که دایما در حال پوست اندازی است. بر مبنای همین نگرش است که می‌توان شرایط انقلابی، نگرش جامعه و اهداف آنان از تغییر را تحلیل و ارزیابی نمود.

۲-۳. بازگشت به خویشتن؛ خواسته جمعی جامعه پیشاانقلابی

نگرش شریعتی به جامعه پیشا انقلابی آن است که توده مردم خواستار پیروی از نوع خاصی از حکومت و سیاست هستند که با ارزش‌ها، هنجارها و هویت آنان همخوانی داشته باشد. بنابراین ذهنیت جامعه پیش از انقلاب آن است که بتوانند هویتی سازگار با سبک زندگی و ارزش‌های دینی خود بیابند. از این جهت، تغییرات اساسی نظیر انقلاب، هنگامی مفید و مؤثر است که بتواند این خواسته را عملی کند. شریعتی در یک تقسیم‌بندی کلی چهار هویت اصلی را برای ایران بر می‌شمارد:

(الف). هویت اساطیری و تاریخی؛ (ب). هویت اسلامی - شیعی، (ج). هویت مدرن؛ (د).

هویت جهان‌سومی.

از نظر او در میان تمامی هویت‌های گوناگون تنها یک هویت است که می‌تواند در جامعه ما انسجام، وحدت، حرکت، پویایی و زندگی ایجاد نماید و آن هویت اسلامی است، اما فارغ از تعلقات فرقه‌گرایانه او هویت اسلامی را با هویت انسانی هم‌تراز می‌داند از این روست که می‌گوید: «بازگشت به خویشتن یعنی بازیافتن شخصیت انسانی و اصالت تاریخی و فرهنگی خویش... یعنی نجات از بیماری الیناسیون فرهنگی و استعمار معنوی» (شریعتی، ۱۳۷۱: ۹۳). اصالت در دیدگاه شریعتی معادل خون و نژاد نیست، بلکه به معنای هویت و فرهنگ تاریخی است (رشیدی، ۱۳۹۲: ۱۳۲-۱۳۱). او در همین چارچوب می‌نویسد: «مقصود از اوریتزینالیسم بازگشت به خون نیست بلکه بازگشت به شخصیت است آن چنان که در مذهب و تاریخمان تبلور پیدا کرده است» (شریعتی، ۱۳۸۴: ۲۶۴). ناگفته نماند که هدف او از بیان این موضوع سبک شمردن عنصر ملیت و میهن نیست زیرا او خود را دل‌بسته این آب و خاک می‌داند: «این سرزمین با من داستانی دیرینه دارد دل مرا با این خاک سرگذشتی مرموز است» (شریعتی، ۱۳۸۹، ۲۲۷) اما او با واقع‌بینی دریافته بود که عنصر ملیت و میهن شاید به دلیل آنکه ایدئولوژی رسمی حکومت است و طرفداری از آن مآلاً به طرفداری از رژیم پهلوی و تحکیم پایه‌های آن خواهد انجامید و عناصر و نمادهای آن تنها در طبقه متوسط به بالا حضور و بروز دارند در حالیکه اکثریت جامعه ایران را توده رنجور و ستمدیده تشکیل می‌دادند که عنصر مذهب، سببها، نشانه‌ها، نمادها، شعائر، شخصیتها و مراسم مذهبی در میانشان موج می‌زد

و به آنها امید و انگیزه زندگی و حرکت می‌داد پایه‌های ایده بازگشت به خویشتن خود را بر عنصر مذهب نهاد تا از دو مزیت نسبی بهره‌مند شود؛ اول آنکه دایره مخاطبان خود را گسترش دهد و دوم اینکه از عناصر و ابزاری استفاده کند که جامعه با آن آشنایی کافی دارد (رشیدی و دوست محمدی، ۱۳۹۸: ۶۵۳-۶۴۹). شریعتی جهت تأکید بر هویت اسلامی جامعه و بازگشت به خویشتن اسلامی می‌گوید: «و اینک در یک کلمه می‌گویم: تکیه ما به همین خویشتن فرهنگی اسلامیان است و بازگشت به همین خویشتن را باید شعار خود کنیم به خاطر اینکه این تنها خویشتنی است که از همه به ما نزدیکتر است و تنها فرهنگ و تمدنی است که الآن زنده است» (شریعتی، ۱۳۷۰: ۳۱) و (عبدالکریمی، ۱۳۹۳: ۲۷۲). در هر صورت ایده «بازگشت به خویشتن» که از سوی شریعتی طرح شده بود، مورد استقبال طیف وسیعی از روشنفکران، دانشگاهیان، روحانیون و طیف‌های مردمی قرار گرفت که یکی از اسباب اصلی انقلاب اسلامی بوده است.

بر همین اساس، با توجه به بحران‌های متعددی که در حکومت پهلوی وجود داشت، شریعتی بیش از همه بر بحران هویت انگشت گذاشت و آن را عاملی برای سقوط ذهنی حکومت پهلوی در نزد مردم می‌دانست. زیرا او با کشف بحران هویت و مشاهده سرگردانی نسل جوان و حتی از آن بدتر سرگشتگی روشنفکران جامعه، تئوری بازگشت به خویشتن را ارائه کرد. با کشف بحران توزیع و مشاهده بی‌عدالتی سازمان یافته که طی آن جامعه به دو طبقه برخوردار و نابرخوردار تقسیم شده بود، شعار جامعه بی‌طبقه را سر داد و بر این مبنا پرچم عدالت اجتماعی را برافراشت. شریعتی که خود و پدرش از فعالان مبارزات ملی شدن صنعت نفت بودند و به همین دلیل نیز بازداشت، مؤاخذه و زندانی شده بودند، بر این باور بودند که رژیم پهلوی جایگاهی در بین مردم ندارد. به همین منظور او همزمان ضمن آماده سازی افکار عمومی، بویژه جوانان تحصیل کرده، جهت عبور از این دولت بحران زده و رسیدن به حکومتی ایده آل، در حال طراحی یک سیستم حکومتی جدید برای جایگزینی با رژیم پادشاهی پهلوی بود.

۲-۴. راه حل غلبه بر بحران از دیدگاه شریعتی

نگرش شریعتی به جامعه پیش از انقلاب اسلامی نشأت گرفته از دیدگاهی است که وی در رابطه با مسائل اجتماعی، برابری و عدالت میان خلق، نفی ستم طبقاتی و همچنین ترویج توحید و تبدیل اسلام سیاسی به محرکی بر علیه وضع موجود داشت. بنابراین مطابق دیدگاه اسپریگنز پس از شناخت مشکل نیازمند ارائه راه حل هستیم (اسپریگنز، ۱۳۸۹: ۵۶). توضیح اینکه با توجه به شکاف روزافزون عمیق اقتصادی و اجتماعی در جامعه ایران در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ شمسی، شریعتی با استفاده تمثیلی از این دو نوع اسلام سیستم سیاسی پادشاهی پهلوی را که مورد حمایت بخشهای مهمی از روحانیت نیز قرار داشت زیر سؤال می‌برد و به صورت

غیرمستقیم مردم را دعوت می‌کند تا ابوذروار بر علیه این سیستم به پا خیزند و فریاد بزنند. شریعتی دینی را واقعی می‌پنداشت که در خدمت خلق باشد نه در خدمت قدرت، در اختیار مردم باشد نه در اختیار زمامداران. در همین راستا، شریعتی قرائتی ایدئولوژیک از اسلام داشت، زیرا اسلام را منطبق بر تعریف ایدئولوژی می‌دید: «یک ایدئولوژی یک مجموعه پیوسته‌ای است با یک روح واحد، جوهر واحد و جهت ویژه خویش... اسلام انسان را در یک جهان بینی توحیدی قرار می‌دهد که در آن خدا انسان و طبیعت در یک هماهنگی معنی‌دار و جهت داری جلوه می‌کنند» (شریعتی، ۱۳۹۰: ۱۴۵-۱۴۷). ره‌آورد این برداشت او از اسلام، سیاسی شدن دین و ورود آن به عرصه کنش سیاسی در جامعه است. او به این منظور شیعه را به عنوان یک حزب تمام که تمامی ویژگیها، شرایط و ابزار لازم برای کنش سیاسی را داراست معرفی کرد: «اساساً شیعه یک حزب تمام است. حزبی با همه خصوصیات و ابعادی که قرآن می‌گوید و با همه ویژگیها و مشخصاتی که در تلقی روشنفکر امروز سنگر نجات انسانهاست. حزبی است با همه خصلتها و ابعاد یک حزب ایده‌آل کامل» (شریعتی، ۱۳۵۸: ۱۳). منظور اصلی شریعتی از طرح ایدئولوژیک مکتب تبدیل کردن اسلام ساکن به اسلام متحرک و ایجاد تحول در جامعه است. بنابراین راه‌حل مدنظر شریعتی، پویایی دائمی در جامعه و آن چیزی است که هدف را در تداوم پویایی جست و جو می‌کند.

از نظر شریعتی مذهب (تشیع) دارای اجتهاد و پویایی خاصی است که آلوده به جهان مادی نبوده و مبرای از جهان مادی، تاریکی و جهل است و دارای خصیصه روشنایی و علم و دانش است. او اسلام راستین را با واژگانی بسیار روشن چنین توصیف می‌کند: «اسلام یک حماسه اجتماعی و متحرک است» (عبدالکریمی، ۱۳۹۳: ۱۹۸). بدین ترتیب از نظر شریعتی دو عنصر باعث تفاوت اسلام با همه ادیان دیگر است اول عنصر «آگاهی» و دوم عنصر «پویایی». و می‌گوید: «من اگر از دین سخن می‌گویم از دینی سخن می‌گویم که هدفش از بین بردن دینی بوده که در طول تاریخ بر جامعه‌ها حکومت داشته و از آن دین سخن می‌گویم که پیغمبرانش برای نابودی اشکال گوناگون دین شرک قیام کردند» (لامعی، ۱۳۹۰: ۱۵۵). او با تقسیم‌بندی مذهب به دو دسته «مذهب مردم» و «مذهب حاکمان» به ویژگیهای آن دو نیز اشاره می‌کند. در دیدگاه شریعتی مذهب مردم یک حرکت تاریخی، یک نهضت، یک آرمان بشری، یک فکر و یک ایدئولوژی است اما مذهب حاکمان در طول تاریخ یک نظام، یک سازمان رسمی و یک واقعیت عینی بوده است. به عبارتی مذهب مردم از جنس «حقیقت و آرمان» و مذهب حاکمان از جنس «واقعیت و سازمان» بوده است (شریعتی، ۱۳۸۴: ۱۸۲). بنابراین راه حل آن است که فکر و ایدئولوژی، غلبه سازمان و واقعیت را در هم بشکنند و توده مردم را به عنوان نمایندگان اصلی سیاست شیعی و عنصری پویا به حیات سیاسی آورده و انسانیت به عنوان امری زاینده و پویانده تجلی پیدا کند.

۳- تحلیل وضعیت جامعه قبل از انقلاب از دیدگاه آرنٹ

۳-۱. سیاست در زمانہ ہانا آرنٹ

وضعیت سیاسی و اجتماعی در زمانہ آرنٹ نقش مهمی در تدوین فلسفہ وی داشته است کہ بہ تعبیر اسپریگنز آغاز مواجهہ با یک مشکل عینی و واقعی در جامعہ است (اسپریگنز، ۱۳۸۹: ۴۱)، در دورہ حیات آرنٹ کہ زمان سرکوب نازی ہای آلمانی شروع شدہ بود، مسألہ یہودی بودن ہانا آرنٹ مصیبت دشواری را برای وی رقم زدہ بود. در این دورہ یہودیان آلمانی بہ شدت تحت فشار بودند و ہایدگر (معشوقہ سابق آرنٹ) در یہودستیزی نازی ہا نقشی اساسی ایفا کردہ بود. ہایدگر فلسفہ اش در جہت تقویت دولت نازی بود و دولت نازی نیز بہ شدت درصدد سرکوب یہودیان برآمدہ بود کہ در ہر صورت باعث بی خانمان تر شدن آرنٹ بہ عنوان یک یہودی می شد (انصاری، ۱۳۷۹: ۹). مشاہدہ خشونت، بی ثباتی، زندان و سرکوب و بہ مسلخ کشیدن اندیشہ دور دورہ نازی ہا و جنگی کہ بر علیہ ہیتلر راہ افتادہ بود، بخش مهمی از دلایل گرایش وی بہ بہبود شرایط سیاسی و اجتماعی بودہ است. بہ ہمین دلیل اغلب مصادیقی کہ در کتب مختلف از جملہ در انقلاب می آورد، ناظر بر ترسیم یک جامعہ مطلوب و بیان تجارب موفق و ناموفق سیاسی از جملہ مقایسہ نظام سیاسی امریکا و فرانسہ یا آلمان است (آرنٹ، ۱۳۸۱: ۴۱-۴۹). بہ ہر حال با مشاہدہ این بی نظمی و ضعف در حاکمیت قانون و نبود برابری، آرنٹ تا سالیان طولانی در آلمان و فرانسہ بہ زندگی مخفیانہ روی آورد تا اینکہ وی سپس بہ فرانسہ و ایالات متحدہ امریکا رفت و آثار اصلی خود نظیر: سرچشمہ ہای توتالیتاریسم، وضع بشری، بحران ہای جمهوری و انقلاب را بہ رشتہ تحریر در آورد. در ہر صورت می توان گفت زندگی آرنٹ پر از ترس و حشت و دلہرہ بود و این ترس و دلہرہ نیز در فلسفہ اش نمود پیدا کردہ است. این توضیحات از آن روی است کہ بررسی وضعیت زمانہ بر آراء متفکران موضوع مهمی است کہ نباید از آن غفلت ورزید.

۳-۲. تفکیک عمل از معاش و زحمت

آرنٹ برای اینکہ فلسفہ خود را بیان کند بہ جدایی معاش و کار می پردازد. تلاش معاش یا تقلا در تمایز با کار، فعالیتی است کہ ہدف نہایی آن، یا در تعبیر ارسطویی غایت آن، رفع نیازہای حیاتی و زیست شناختی و بقاء نوع انسان می باشد. فعالیت تلاش معاش از این حیث با فعالیت زیستی حیوانات شباهت دارد و بہ نظر آرنٹ برای توصیف این نوع کوشش انسانی می توان از اصطلاح "حیوان تلاشگر" استفادہ کرد؛ زیرا انسان ہا نیز همانند حیوانات تابع ضرورت ہستند. علاوہ بر این، محصولات و فراوردہ ہایی کہ با تقلا تہیہ می شوند، فوراً بہ مصرف می رسند و بہ جز تداوم زندگی انسانی، اثری از آنہا باقی نمی ماند. بہ این معنا تمامی فعالیت ہای اقتصادی بشر کہ فوراً مصرف می شوند، در ذیل این نوع فعالیت قرار می گیرند. تقلا یا تلاش معاش، فعالیتی معنابخش و ہویت ساز نیست، بلکہ فعالیتی معطوف بہ جان است.

در دو فعالیت کار و عمل، انسانها، اشیاء و چیزهای ماندگاری را به جهان افزون می‌کنند؛ چیزهایی که از خود انسان نیز بیشتر عمر می‌کنند و مهر و نشانه انسانها را بر خود دارند. تلاش معاش به این معنا دنیا ساز نیست و هیچ کمکی به معضل اساسی انسانها برای ماندگاری در تاریخ و در دنیا نمی‌کنند (انصاری، ۱۳۷۹: ۲۱-۲۲). منظور آرنت این است که انسانها موجوداتی هستند که می‌توانند با کار و خلاقیت وضعیت خود را بهبود بخشند. پس انسانها هنگامیکه به کار یا عمل می‌پردازند، قوه خلاقیت‌شان آشکار می‌شود و اثراتی جاودانی از خود بجای می‌گذارند.

در دیدگاه هانا آرنت، کار دومین فعالیت بشری است که اگرچه همانند تقلا در ارتباط با طبیعت صورت می‌گیرد، اما تابع آن نیست و از آزادی و استقلال بیشتری برخوردار است و حتی می‌توان گفت که غایت آن در نهایت سلطه بر طبیعت می‌باشد. انسانها مواد خام را از دل طبیعت استخراج می‌کنند و سپس با ابتکار و خلاقیت، آنها را دستکاری می‌کنند و شی جدیدی را تولید می‌کنند که هم از حیث صورت و هم از حیث ماده با آنچه که قبلاً در طبیعت بوده است، تفاوت دارد. کار با قوه ابتکار و خلاقیت بشری ارتباط نزدیکی دارد و آرنت برای تمایز این نوع فعالیت از اصطلاح "انسان سازنده" استفاده می‌کند (انصاری، ۱۳۷۹: ۲۳-۲۲). اما برترین ارزش از نظر آرنت، عمل یا کنش است که باعث پیوند زدن فرد با عرصه عمومی و زندگی اجتماعی شده و نقش و مسؤولیت انسان برای زندگی واقعی مهیا می‌سازد.

۳-۳- نگرش جوامع پیشاانقلابی از دیدگاه آرنت

اندیشه و آراء متفکران نظیر آنچه اسپریگنز مطرح کرده است، ریشه در تحولات سیاسی و اجتماعی است که با آن سروکار دارند (اسپریگنز، ۱۳۸۹: ۴۴). به همین دلیل در شناخت مشکل و ارائه راهکار برای خروج از شرایط بحرانی در یک جامعه باید به خاستگاه اندیشه‌ای و اجتماعی اندیشمندان نیز توجه نشان داد. در همین راستا نیز نگرش آرنت هرچند در برخی از موضوعات از جمله تلاش برای برجسته کردن عمل، پویایی و تغییر همسو با دیدگاه شریعتی برای تحلیل شرایط پیشاانقلابی است، اما از آنجایی که بذر اندیشه آرنت در ساختار غربی کاشته شده است، مبتنی بر تقدم «پولیتیک» به معنای یونانی آن است. آرنت بر همین مبنا استدلال می‌کند که کنشگران عرصه «زحمت» و «کار»، نقش چندانی در عرصه سیاست ندارند و از آن دور هستند. به این دلیل که آرنت با تمایز گذاشتن میان عرصه عمومی و خصوصی، سیاسی و غیرسیاسی، پولیس-خانه و عمل، کار و زحمت، بیان می‌دارد که افرادی که در یونان باستان وارد عرصه اقتصاد و در پی پول و معاش بودند، از قلمرو سیاست کنار گذاشته می‌شدند. به همین دلیل فعالیت دو قشری که در حوزه کار و زحمت بودند، مقارن با آزادی و شایسته شهروندی آزاد تلقی نمی‌شد. این فعالیتها مربوط به بردگان و امور خانه و تدبیر منزل دانسته می‌شد (Arendt, 1958: 38). بنابراین باید بیان کرد که سازندگان و پیشروان

انقلاب در اندیشه آرنست، کسانی هستند که خواستار مداخله در عرصه سیاست بوده و از این رو خواستار آزادی و رهایی از وضع موجود هستند. از این رو نگرش جامعه پیش از انقلاب به نحوی است که خواستار مداخله در عرصه عمومی و بیرونی هستند. زیرا سیاست از نظر آرنست، فضای مصنوعی و متکثر میان مردمان و بیرون است (تدین‌راد و نجف‌پور، ۱۴۰۱: ۸۸). بنابراین تنها در عرصه روابط و عمل است که انسان‌ها، نمود عینی فعالیت خود را مشاهده می‌کنند و کنش خود را به ظهور می‌رسانند.

اگر بتوان نقطه آغاز تحولات سیاسی در عرصه عمومی در آراء هانا آرنست را تلاش برای «عمل» دانست، این رویه حتی می‌تواند تحلیلگر تحولات عمیقی نظیر انقلاب باشد. زیرا از نظر آرنست، عقل انسانی تنها در صورتی کارآیی مؤثری برای امر سیاسی خواهد داشت که بتواند به خود، کارکرد ارتباط عمومی با سایر انسان بدهد (آرنست، ۱۳۸۸: ۳۰۷). از این رو ارتباط عمومی به معنای وفاق بر سر مسائل و واقعیات بیرونی است که می‌تواند باعث وحدت بر سر یک «مشکل» و تلاش جمعی برای حل آن از مسیر انقلاب باشد. به این دلیل که در دیدگاه آرنست، جوامع پیشاانقلابی در مسیر تغییر و تحول هستند و خواستار خلق امر سیاسی در عرصه بیرونی هستند. بدین معنا که امر سیاسی نه حفظ و حمایت از شرایط موجود، بلکه نوعی تحول، پویایی و نوآفرینی را دنبال می‌کند که تنها از سوی کنش خلاق و آزادانه امکانپذیر است (آرنست، ۱۳۸۸: ۲۵۲-۲۵۱). روایت آرنست به معنای آن است که جامعه پیشاانقلابی، مستعد ایجاد تغییر و خواستار نوعی طرح جدید بر مبنای هویت جدید است که بتواند با غلبه بر محدودیت‌های پیشین، نظام نوینی مبتنی بر «دوستی» و «وفاق» ایجاد نماید.

کنش یا عمل به عنوان اعمال و صفات برتر تنها در صورتی می‌تواند باعث تغییرات محسوس شوند که بدون واسطه اشیاء، یا موارد و صرفاً در روابط میان انسانها شکل بگیرد (آرنست، ۱۳۸۹: ۴۴). این بدان معناست که برای فعالیت سیاسی و از جمله ممکن کردن انقلاب به عنوان نمود بارز تغییرات سیاسی نیازمند فعالیت اجتماعی از سوی انسان هستیم تا در این شرایط، «انسان»ها فارغ از مناسباتی غیر از روابط میان خود، از طریق کنشگری به فهم یکدیگر روی آورده و تحولی را ایجاد کنند. به بیان آرنست: کنش، نمود عینی ظهور و نمود انسان‌ها بر یکدیگر است، آن هم نه در مقام اشیاء فیزیکی، بلکه در مقام انسان (آرنست، ۱۳۸۹: ۲۷۶). از این رو نقطه اصلی در وقوع انقلاب، پیوند «انسانیت» و «کنش-عمل» است که می‌تواند منجر به تغییرات معنادار و مبتنی بر هویت تغییرطلبانه شود. همچنین جامعه‌ای که خواهان تغییر است، کنشگرانی انسانی و برای اثرگذاری در عرصه سیاسی را می‌آفریند که ویژگی خاص آنان، کنش فعالانه است. از این رو به گفته وی: «کنش (عمل)، تنها عنصر نجات بخش ما از محتومیت تاریخ است. تنها کنش است که می‌تواند روندهای طبیعی را متوقف کند» (آرنست، ۱۳۸۹: ۳۵۸). از این منظر کنش، به واسطه اینکه به دنبال ایجاد تغییراتی جدید و مبتنی بر نقش

فعالی انسانی هستند، نظمی را پدید می آورند که با نظم پیشین سنخیت ندارد. زیرا تصور اصلی کنشگران بر این است که با عمل به شیوه راستین و واقعی، نظم نامطلوب که مبتنی بر تصورات جزمی، قطعیت نگر و راکد است، را برانداخته و نظم نوین مبتنی بر آزادی و برابری رقم می-زنند. تا زمانی که کنش صورت نگیرد، سخن گفتن از آزادی معنایی ندارد. از این رو می توان دیدگاه آرنت را در شرایطی سازگار با تحولات سیاسی پیش از انقلاب صادق دانست که بتواند روندی جدید و مبتنی بر آغازی جدید را بوجود آورد.

۳-۴. راه حل در اندیشه آرنت؛ اصالت عمل و مسؤولیت پذیری در

عرصه عمومی

درباره راه حل مدنظر آرنت بر مبنای نظریه اسپریگنز که انتهای یک دغدغه نظری را رسیدن به راهکاری برای تغییر وضع و بهبود آن می دانست (اسپریگنز، ۱۳۸۹: ۵۶)، باید گفت که راه حل وی مبتنی بر نوعی مسؤولیت شناسی فردی و جمعی است. همان طور که محور استدلال آرنت در وضع بشری این نظریه اگزیستانسیالیستی است: که آدمی از بیخ و بن آزاد است، انسان فاعل مختاری است که هیچ جبر و علت و معلولی بر او حاکم نیست و مسؤول هر کاری است که می کند (انصاری، ۱۳۷۹: ۱۷-۱۵). از این رو تلاش برای یافتن هویت و رها شدن از جبر استبداد و استیلا، عین همان عمل/کنش در نزد آرنت است که تنها در عرصه سیاسی و اجتماعی و با کنشگری انسانها و تعامل با عرصه عمومی نمود پیدا می کند. بر مبنای رویکرد اسپریگنز، آرنت پذیرش کثرت و آزادی سیاسی را دغدغه جامعه پیشانقلابی می داند که به مثابه پذیرش اخلاق در عرصه سیاسی نیز می باشد (Arendt, 1956: 176). از این رو، در جامعه ای که سیاستمدارانش متصوف به اخلاق نباشند، مسؤولیت پذیری نیز جایی نخواهد داشت و نتیجه آن چیزی جز تولد مجدد استبداد و سرکوب نیست.

جامعه مطلوب آرنت به دنبال آزادی از نوع خلاص شدن از یوغ استبداد است که انسانیت و هویت فردی را به مسلخ کشانده و حتی در جزئی ترین مسائل انسانی تصمیم گیری می کند. بنابراین در بیان نگرش جامعه پیش از انقلاب ایران از دیدگاه آرنت باید گفت که جامعه ای متحد برای بدست آوردن آزادی در سایه تعامل عمومی و سرپیچی از استبداد دیرینه است که می تواند مردم را از طریق عمل/کنش با عرصه عمومی و فعالیت های سیاسی و اجتماعی آشتی دهد. بنابراین در تعیین هدف جامعه پیشانقلابی، داشتن یک رویکرد مسؤولیت پذیر که همگان بتوانند در نظم آینده مشارکت داشته باشند، امری حیاتی است. زیرا در غیر این صورت، توده هایی که جذب سیاست می شوند، تنها در خدمت یک اقلیت قرار گرفته و مقدمه ای برای ظهور جنبش توتالیتر می شوند (آرنت، ۱۹۵۱: ۷۱-۷۰). بنابراین انزوا و تک افتادگی یک نشانه واضح از جامعه پیشانقلابی است که درصدد یافتن ساختاری جدید برای نقش آفرینی است. هدف اصلی از انقلاب نیز از منظر آرنت، نه کوششی برای رهایی،

بلکه برای دست یافتن به «آزادی» است؛ زیرا رهایی یکی از شرایط آزادی است، اما همه آن نیست. به عبارت دیگر، ثمره رهایی فقدان مانع و رادع است، زیرا تا نباشد، آزادی ممکن نیست، پس رهایی یک از شروط آزادی است (آرنت، ۱۳۸۱: ۴۴). اما کوشش انقلابیون قبل از یک تحول ساختاری می‌بایست معطوف به آزادی باشد تا در نظم پسانقلابی بتوان از مواهب و نتایج شکوفایی استعدادها در سایه یک نظام سیاسی آزاد و قانونمند بهره برد. بدین ترتیب راه حل از منظر آرنت، بنیاد گذاشتن آزادی است.

برای پیدا کردن راه‌حل، دیدگاه آرنت نیز سیاست را معطوف به عمل و تغییر می‌داند. بدین معنا که بتوان نوعی جمهوری مبتنی بر قانون ایجاد نمود که در چارچوب آن بتوان احترام و آزادی بیان و عقیده را تضمین نمود. بنابراین آرنت در یک رویه محافظه‌گرایانه، طرفدار ثبات می‌شود و همگان را به اطاعت از قانون نگه می‌دارد، تا جایی بر این باور است بی‌ملاحظگی نسبت به قانون باعث شده تا انقلاب فرانسه به خشونت منجر شود، حال آنکه در امریکا چنین وضعیتی پیش نیامد (همان: ۱۲۷). آنچه آرنت «وضعیت تراژدی انقلاب فرانسه» می‌نامد، ناظر بر همین است. از این منظر هرچند همانندی‌هایی میان دیدگاه وی و شریعتی قابل استنباط است. از جمله اینکه به باور وی، عمل، فعالیت سیاسی تمام عیار است (آرنت، ۱۳۸۹: ۴۵)، اما در نهایت آرنت، فیلسوف سیاسی معطوف به حفظ وضع موجود است. ضمن اینکه تلقی فعالیت سیاسی به مثابه عمل به معنای پیشرو بودن سیاست و ایجاد تغییر در جامعه برای ارائه سبک جدیدی از زندگی، سیاست‌ورزی و کشمگری است. زیرا آرنت نیز از انسان‌ها می‌خواهد که برای اعتراض به وضع نامطلوب، شرایط ناعادلانه، خفقان و توتالیتریسیم، اقدامات عملی انجام دهند. بنابراین عمل، عالی‌ترین نوعی فعالیت بشری است که باعث حضور انسان در عرصه عمومی شده و می‌تواند به ابتکار، انقلاب، گفت‌وگو، استدلال، اقناع و ایستادگی بر سر هدف و آرمان و اعتراض به بدی‌ها منجر شود (بشیریه، ۱۳۸۷: ۱۴۵). به همین دلیل در آراء آرنت میان دو گونه از زندگی یعنی «زندگی مبتنی بر عمل» یا حیات عمل‌ورزانه و حیات «نظروورزانه» تفاوت قائل می‌شود. همچنان که وی با تقسیم بندی سه قسم از تقلا، کار و عمل، برتری را به عمل داده و آن را مظهر عالی مدنیت بشر می‌داند.

ترجمان سیاسی این تعریف از سیاست و تقدم بخشی بر عمل به معنای پذیرش تغییر برای بهبود اوضاع و شرایط است. انسان باید برای دستیابی به اهداف و امیال خود دست به کنش اعتراضی بزند و هستی خاص خود را نیز رقم بزند. زیرا برتری داشتن عمل بر زندگی و حیات تأملی، نشانگر جایگاه برتر آن است (Arendt, 1958: 12). بنابراین از میان فعالیت‌ها و اعمال بشری، تنها کنش و یا عمل است که باعث محقق شدن توانمندی‌ها و استعدادها بشری برای آزاد زیستن و رسیدن به جایگاه برتر خواهد شد (تدین‌راد و نجف‌پور، ۱۴۰۱: ۸۸). هنگامی که در مناسبات و افعال آدمی، برتری به عمل داده شود، برانداختن مناسبات سیاسی

ناعادلانه، توتالتر، سرکوبگر و نمادهای ضد انسانی به عنوان یک هدف نگریسته می‌شوند. اما در نهایت وی، سیاست و عمل سیاسی را در ایستگاه پیروی از قانون و اطاعت توده‌ها از نخبگان سیاسی توصیه می‌کند. به این دلیل که به دست گرفتن قدرت و قانونگذاری توسط توده‌ها نظیر آنچه در فرانسه رخ داده است، منجر به خشونت و بی‌ثباتی شده است. اما در راه-حلی که وی ارائه می‌کند، حاکمیت قانون به وسیله متخصصان نقش مهمی در رسیدن به یک جامعه مطلوب دارد که باعث محدودیت برای حاکمان و حتی مردم شده و تنها زور و جبر است که باعث شکل‌گیری حکومت بد می‌شود و حتی حاکمیت قانون را از بین می‌برد (آرنت، ۱۳۸۱: ۲۰۱). از این رو جامعه پیشاانقلابی، همواره بر آرمان خود مبنی بر ایجاد یک نظم عادلانه و به دور از تبعیض و ستم می‌اندیشد، اما این آرمان در صورتیکه نتواند حاکمیت قانون را به صدر بنشاند، دائماً در حال بازتولید خشونت، دامن زدن به تبعیض و نابرابری و حتی ترویج شکل جدیدی از نابرابری خواهد بود.

نتیجه‌گیری

نقطه مشترکی که میان شریعتی و آرنت درباره تحلیل شرایط پیشاانقلابی قابل بیان است، پیوند و اتفاق نظر بر سر مفاهیمی نظیر: «انسانیت»، «کنش/عمل» و «هویت» است. بدین معنا که تغییرات سیاسی از منظر اگزیستانسیالیستی بیش از همه با عمل آزادانه فرد و تلاش برای آزادی و رهایی از چنگ استبداد، ظلم و نابرابری صورت می‌گیرد. از این رو باید گفت تغییرات انقلابی در آراء هانا آرنت و شریعتی زمانی به وقوع می‌پیوندند که دغدغه اصلی آنان «کنشی انسانی» و هدفی والا باشد. همچنان که اعمال و رفتارهای مبتنی بر زحمت و تقلا، بخشی از فعالیت انسانی است، اما بیش از همه به پیشانسان مربوط است. زیرا این نوع فعالیت میان انسان و حیوان مشترک است و تلاشی برای بقاء و ماندگاری است. همچنان که عرصه زحمت نیز مربوط به عرصه اقتصادی است و حتی انسان‌های فعال در این حوزه نیز تلاشی برای ورود به سیاست نمی‌کنند، همچنان که در دوره ارسطو این دسته از انسان‌ها نقشی در ساختن جامعه مطلوب نداشتند. این رویکرد در آراء شریعتی نه به معنای پولیتیک در غرب و یونان، بلکه به معنای تفسیر خاصی از سیاست، ایدئولوژی و کنش انسانی است که هدف اصلی آن نیز «انسان‌سازی» و رهانیدن وی از عرصه ظلم و ستم، بی‌عدالتی و مصرف‌گرایی است. اما روش شریعتی، بازگشت به خویشتن، طلب هویت پیشین و تاریخی و پیوند زدن آن با تحولات دنیای مدرن است.

با در نظر گرفتن دیدگاه‌های آرنت و شریعتی، نگرش جامعه پیش از انقلاب به نحوی است که خواستار یافتن هویت و معنای جدیدی هستند که بتواند نظم ناسالم پیشین را به کناری نهاده و ایده جدیدی را مطرح کند. ایده ای که در آراء آرنت به شکل یک جامعه آرمانی لیبرالی نمود می‌یابد، اما نکته مهم آن، وجه سلبی آن است که خواستار برچیده شدن

هویت ناهم‌ساز با زندگی واقعی و کنار گذاشتن زحمت و تقلا به عنوان فعالیت‌های دون پایه هستند. از این رو گزینش عمل یا کنش در دوره قبل از انقلاب، راهبردی همگانی است که انسان‌های عملگرا را با عرصه سیاسی و اجتماعی پیوند می‌زند. از این رو در اندیشه آرنت، کنش معنادار، هویت ساز و پیش برنده، مبتنی بر عمل است و این نگرش می‌تواند به عنوان نقطه آغاز انقلاب اسلامی و زدودن استبداد و ورود توده‌های مردمی به عرصه سیاست و اجتماعی و تدوین قانون اساسی جدید صادق باشد. اما آراء شریعتی که به طور مشخص نقش مهمی در شکل‌گیری انقلاب اسلامی داشته است، معطوف به هویت اسلامی/شیعی و محدود بودن آن به یک تغییر سیاسی است. به این دلیل که در دیدگاه شریعتی با عنایت به تقدم سیاست بر پولیتیکو، پویایی دائمی به عنوان عنصر اصلی سیاست ورزی و حکومتداری لحاظ شده و تا زمانی که نتوان سیاست ورزی را بر مبنای انسان‌سازی اسلامی و تربیت انسان نیکو و پیشرو سامان بخشید، این فرایند متوقف نخواهد شد. بنابراین وجه تمایز آراء هانا آرنت و شریعتی در خواسته و اهداف گفتمان انقلابی، تأکید آرنت بر «بودن» و شریعتی بر «شدن» و «تداوم» است.

منابع و مآخذ:

- اسپریگنز، توماس (۱۳۸۹)، **فهم نظریه‌های سیاسی**، ترجمه فرهنگ رجایی، چاپ ششم، تهران: نشر آگه.
- انصاری، منصور (۱۳۷۹)، **هانا آرنت و نقد فلسفه سیاسی**، تهران: نشر مرکز.
- آرنت، هانا (۱۳۸۱)، **انقلاب**، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: انتشارات خوارزمی.
- آرنت، هانا (۱۳۸۹)، **وضع بشر**، ترجمه مسعود علیا، تهران: انتشارات ققنوس.
- آرنت، هانا (۱۹۵۱)، **ریشه‌های توتالیتاریسم**، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات ثالث.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۷)، **تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم، لیبرالیسم و محافظه‌کاری**، تهران: نشر نی.
- تدین‌راد، علی، نجف‌پور، سارا (۱۴۰۱)، بررسی نسبت خشونت، جنگ و سیاست با تأکید بر اندیشه‌های هانا آرنت، **فصلنامه سیاست پژوهی اسلامی**، سال اول، شماره سوم، صص ۸۱-۱۱۰.
- رشیدی، احمد (۱۳۹۲)، بازخوانی گفتمان مسلط روشنفکری هم‌پیوند با انقلاب اسلامی در چهارچوب ملی‌گرایی فرهنگی، **پژوهشنامه انقلاب اسلامی**، دوره سوم، شماره ۸، ۱۳۷-۱۱۹.
- رشیدی، احمد؛ دوست محمدی، حسین (۱۳۹۸)، تحلیل ساختار سه‌وجهی اندیشه‌های علی شریعتی. **فصلنامه سیاست**، دوره ۴۹، شماره سوم، ۶۶۴-۶۴۵. doi: 10.22059/jpq.2019.226840.1007012
- رهنما، علی (۱۳۸۱)، **چهره‌نگاری سیاسی علی شریعتی**، ترجمه مجید نکودست، تهران: انتشارات حسینیه ارشاد.
- شریعتی، علی (۱۳۵۸)، **شیعه**، تهران: انتشارات سبح کتاب.
- شریعتی، علی (۱۳۸۴)، **آثار گوناگون**، مجموعه آثار ۳۵، چاپ پنجم، تهران: انتشارات چاپخش و بنیاد فرهنگی دکتر علی شریعتی.
- شریعتی، علی (۱۳۸۹)، **هبوط در کویر (مجموعه آثار، جلد ۱۳) چاپ سی‌م**، تهران: انتشارات چاپخش.
- شریعتی، علی (۱۳۸۹)، **حسین وارث آدم**، مجموعه آثار ۱۹، تهران: انتشارات قلم.
- شریعتی، علی (۱۳۹۰)، **انسان**، تهران: انتشارات الهام و بنیاد فرهنگی دکتر علی شریعتی.
- عبدالکریمی، بیژن (۱۳۹۳)، **نوشته‌های اساسی شریعتی**، چاپ اول، تهران: انتشارات نقد فرهنگ.
- لامعی، شعبانعلی (۱۳۹۰)، **دکتر شریعتی در آئینه خاطرات**، تهران: انتشارات رامند.
- محمدی، میثم (۱۳۸۳)، **مسئله، مهیت و مسئولیت روشنفکری در ایران**، **مجله آئین**، شماره ۲، آذر ۱۳۸۳، صص ۴۹-۴۳.
- Arendt, Hannah (1958), **The Origins of Totalitarianism**, New York, Harcourt.